

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت
دانشگاه شهید بهشتی، زمستان ۹۴

Research Journal of Islamic Philosophy and
Theology of Shahid Beheshti University
کد مقاله: ۴۱۴۴

الگوی علم‌شناسی منطقی و هویت اجتماعی دانش‌های مدرن

عبدالحسین خسروپناه*
مهدی عاشوری**

چکیده

مطالعه مرتبه دوم «علوم» از جمله مباحث نظری دارای ثمرات عملی است که طی قرن اخیر رواج بسیار یافته است. از چالش برانگیزترین وجوه در این مباحث نحوه جمع‌حیثیت «معرفتی» و «اجتماعی» این هویات است. در این مقاله تلاش می‌شود، با مروری بر الگوی رایج علم‌شناسی در سنت فکری اسلامی و تحولات آن، به سه پرسش مقدماتی زیر در چارچوب فلسفه اسلامی پاسخ دهیم: ۱. سر وحدت یک علم و تمایز آن از دیگر علوم چیست؟ ۲. رابطه این «مجموعه واحد» با «شناخت» چیست و چگونه باعث شناخت می‌شود؟ ۳. هر مجموعه از نظر ساختاری دارای چه ارکان و اجزایی است تا بتواند معرفت‌ساز باشد؟ تا سده اخیر الگوی علم‌شناسی منطقی در سنت فکری اسلامی غالب بود و طی سده اخیر و رواج الگوهای جایگزین، اکنون می‌توان مدعی شد که الگویی دوگانه رایج است که میان علوم برهانی و علوم اعتباری تفکیک قائل می‌شود. مفروض این الگوها این است که ظرف تحقق «علوم» ذهن می‌باشد و تصدیقات حقیقی یا قضایای اعتباری مناط شناخت جهان برای عالم هستند، یعنی در این الگوها حیثیت اجتماعی علوم مغفول است. در این مقاله با استفاده از رویکردی پسینی و با تعهد به واقع‌گرایی معرفتی نشان می‌دهیم که هویت علوم دارای سه حیثیت «نفس‌الامری»، «ذهنی» و «اجتماعی» است و هویت اجتماعی علوم بنا بر تفسیری از نظریه اعتباریات، وابسته به «جامعه علمی» است و «فعالیت علمی» درون یک «سنت پژوهشی» می‌تواند صورت گیرد. از این نظر همه علوم «موجوداتی اعتباری» هستند که می‌توانند به صورت روشمند، معانی تصوری و تصدیقی برای پژوهشگران فراهم

khosropanahdezfuli@gmail.com
ashoori@irip.ir

* عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
** دانشجوی دکتری فلسفه علم مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۴/۹/۹

نمایند که زمینه‌ساز «شناخت مفهومی» باشند. در ظرف تحقق ذهن بنابر طبیعت موضوع تحقیق و تلاش محقق در کسب مبادی برخی می‌توانند علوم برهانی تحصیل کنند ولی اغلب معانی تحصیلی توسط مشارکت کنندگان، اعتباری و ظنی است.
 کلیدواژه‌ها: علم‌شناسی، معرفت، جامعه علمی، فلسفه اسلامی.

درآمد

در سنت فکری مسلمانان مطالعه مرتبهٔ دوم نسبت به صناعت علمی مختلف مانند فقه، کلام، فلسفه، هیئت و مکاتب مختلف آن وجود داشته است و اکنون نیز در باب رشته‌هایی چون فیزیک، ریاضی، اقتصاد، جامعه‌شناسی و مانند آن نیاز است. در ادبیات فلسفهٔ اسلامی به دانش‌ها، «صناعت» اطلاق می‌شود و هم از این جهت که در «صناعت» مجموعه‌ای از مسائل مطرح است و هم از این جهت که علوم و صنایع متکثر هستند، مورد توجه می‌باشند. متفکران مسلمان در تحلیل چستی علم و توضیح ارتباط دانش‌های مختلف روزگار خود چهار رهیافت عمده و متفاوت در شناخت علوم داشته‌اند: علم‌شناسی منطقی، علم‌شناسی تطبیقی، علم‌شناسی تاریخی و علم‌شناسی موردپژوهانه. اصطلاحاتی مانند احوال العلوم، احصاء العلوم، رئوس ثمانیه، مبادی و ارکان علوم، ملاک وحدت و تمایز علوم و مانند آن ناظر به رهیافت‌های مختلف علم‌شناسی اندیشمندان مسلمان است. علم‌شناسی منطقی بر اساس اصول، ضوابط و قواعد حاکم بر علم و مبتنی بر تحلیل‌های پیشینی است. علم‌شناسی تطبیقی که مطالعه‌ای پسینی است با بررسی مقایسه‌ای دانش‌ها به ارائهٔ الگویی برای طبقه‌بندی آنها می‌پردازد. علم‌شناسی تاریخی نیز که رهیافتی پسینی و تجربی دارد، رشد علوم و نظریه‌های را در طی تاریخ آن علم مطالعه می‌کند. علم‌شناسی موردپژوهانه نیز تشخیص رئوس ثمانیهٔ هر علم است که دانشمندان مسلمان در آغاز هر علم به عنوان مدخلی خارج از مسائل آن علم در باب آن بحث می‌کردند (مفتونی و فرامرز قراملکی، ۱۳۸۳).

با وجود الگوهای فوق، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های کمتر پرداخته شده در مطالعهٔ مرتبهٔ دوم در باب «رشته‌های علمی» حیثیت معرفت‌شناختی آنها است، پرسش‌های معرفت‌شناسانه‌ای مانند «کیفیت واقع‌نمایی» و «نحوهٔ تحصیل» که برای پاسخ به این پرسش‌ها باید ارتباط «دانش» به عنوان رشته‌های علمی با «معرفت» مشخص شود. بنابر چارچوب فلسفهٔ اسلامی، معرفت «انکشاف معلوم برای عالم» است که این انکشاف منوط به حقیقتی با عنوان «علم» می‌شود (عبودیت، ص ۱۹). یعنی در معرفت سه رکن «عالم»، «معلوم» و «علم» وجود دارد. از این نظر «علم» حقیقتی «ذات‌الاضافه»

است که از مُتعلق خود حکایت می‌کند. در الگوی علم‌شناسی منطقی «دانش» یا «صناعت» نیز از این جهت شبیه «ادراک» است، یعنی ظرف تحقق آن ذهن است و از «عالم خارج» حکایت می‌کند. تفاوت این دو در این است که «علم» از حیث تحلیل درونی لابشرط از اجزای درونی آن لحاظ شده است، ولی در «صناعت» به اجزای آن توجه می‌شود که اجزای آن یعنی مجموعه مسائلی هستند که مبتنی بر مبادی تصویری و تصدیقی یک کل را تشکیل می‌دهند. در این تحلیل «علم» خواه به صورت بسیط یا مرکب، «امری ذهنی» و «وابسته به شخص عالم» است.

فیلسوفان مسلمان معاصر طی دو دهه اخیر با پرسش‌هایی مواجه شده‌اند که مربوط به «هویتی شناختی» است که آن را نیز «علم» می‌گویند. دلیل اصلی توجه معاصران به چیستی علم و ارائه تحلیلی معرفت‌شناختی از آن مسائلی چون «رابطه علم و دین» و «علم دینی» است. با توجه به اینکه استاد مطهری مباحث خویش را ناظر به مسائل روز مطرح می‌کرد، از علم در معنای جدید و رابطه آن با ایمان بحث می‌کند. هرچند در مباحث منطقی از موضوع به عنوان منشأ تمایز علوم یاد می‌کند (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۵۰)؛ اما در بحث علم و دین، مقصود را علوم تجربی خوانده و حقیقت آن را «سیستمی از فرضیه‌ها و نتایجی که از آنها یا در پرتوی تجربه یا بر بنیاد اصول منطقی گرفته می‌شود» تحلیل می‌کند که فرضیه «قضیه‌ای است که ما آن را می‌پذیریم و امکان خطاب‌بودنش را نیز تصدیق می‌کنیم» (همو، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۳۲۴).

آنچه اکنون «علم» یا «رشته علمی» خوانده می‌شود و در مباحثی چون «رابطه علم و دین» یا «علم دینی» مقصود است هویتی است «غیروابسته به عالمی خاص» و اصطلاحاً «بین‌الذهانی» است. البته این هویت در گذشته نیز وجود داشته است، اما الگوی علم‌شناسی منطقی آن را نادیده می‌گرفت. پس اطلاق «علم» در این دو مورد یکسان نیست و برای تفکیک این دو پیشنهاد می‌کنیم که از دو اصطلاح «علم ذهنی» و «دانش» بهره ببریم. در این مدل از تحلیل، خواه در علم ذهنی و خواه دانش عینی، هر علم مجموعه‌های واحد است و سه پرسش اصلی در باب آن مطرح است: نخست اینکه چه چیزی به یک دانش مدون هویت می‌دهد و آن را از دیگر علوم مجزا می‌سازد؟ دوم اینکه رابطه این «مجموعه واحد» با «شناخت» چیست و چگونه باعث شناخت می‌شود؟ و پرسش سوم اینکه هر مجموعه از نظر ساختاری دارای چه ارکان و اجزایی است تا بتواند معرفت‌ساز باشد؟ پاسخ به سه پرسش فوق در باب دانش‌های مدون، تصویری از چیستی دانش‌های مدون و رابطه آن را با معرفت ارائه می‌دهد.

الف. ملاک وحدت یک علم و تمایز علوم

مسئلهٔ محوری در الگوهای علم‌شناسی متفکران مسلمان در باب «ملاک وحدت یک علم» است، این ملاک یک علم را از دیگر علوم نیز متمایز می‌کند. نظر مشهور این است که تمایز علوم از یکدیگر به تمایز موضوعات است. اما برخی از پژوهشگران و صاحب‌نظران در پارهای از علوم با ملاک روش، رویکرد یا غایت به تمایز علوم پرداخته‌اند و عده‌ای از سنخیت ذاتی بین مسائل به عنوان ملاک وحدت علم نظر داده‌اند.

الگوی علم‌شناسی منطقی

در میان الگوهای علم‌شناسی، الگوی منطقی بیشترین تأثیر را بر فیلسوفان مسلمان داشته و می‌توان مدعی شد که این الگو حتی فی‌الجمله مورد پذیرش معاصران نیز هست. این الگو برای تحلیل علوم حقیقی استفاده می‌شود. بر اساس این الگو تمایز علوم از یکدیگر به تمایز موضوعات آنهاست و هر علم با موضوع خود وحدت می‌یابد (فارابی، ص ۳۲۶-۳۰۷؛ ابن‌سینا، ۱۳۶۴، ص ۹۵؛ طوسی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۳؛ حلی، ص ۳۲۹-۳۲۶).

الگوی منطقی علم‌شناسی، ضابطه‌ای پیشینی ناظر به مقام تعریف علم ارائه می‌دهد که موضوع محور است و ریشه در علم‌شناسی ارسطویی دارد. در این رهیافت وظیفهٔ دانشمند، بیان مقتضیات طبایع اشیا است، بدین معنا که هر علم یک شیء را لحاظ کرده و عالم در آن صناعت مقتضیات طبایع آن شیء را که در اصطلاح منطقی عرض ذاتی آن شیء است را با برهان اثبات می‌کند و مسائل آن علم از این طریق تحصیل می‌شود و علم مجموعه‌ای گردآمده پیرامون آن موضوع خاص است. در این الگو موضوع نقش وحدت‌بخش به مسائل و تمایزدهنده علوم از یکدیگر را داراست. مهم‌ترین قاعده در الگوی موضوع محور این است که «موضوع کل علم، ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» که قاعده‌ای تجویزی است نه توصیفی. یعنی در این الگو توصیه‌های روشی فراروی دانشمندان قرار می‌گیرد که علم باید چنین باشد و مثلاً مسائل علمی باید از عوارض ذاتیه موضوع سخن بگویند، مبادی تصوری و تصدیقی باید از مفروضات و مسلمات علم باشند، نه مسائل آن، موضوع علم از مبادی آن محسوب می‌شود و مانند آن.

اگرچه برخی از اندیشمندان علوم عقلی تلاش نمودند، علوم را بر اساس الگوی اهل منطق سامان دهند و نشان دهند مسائل آن از عوارض ذاتیه موضوع آن علم است، اما به سبب آنکه رعایت توصیه‌های روشی الگوی منطقی نیز گاه با تکلف بسیار نیز ممکن نبود به تدریج الگوی

منطقی علم‌شناسی را مورد چالش قرار دادند. تصور اولیه از عرض ذاتی، تعریف سنتی بود که می‌گوید «العرض الذاتی ما یؤخذ الموضوع فی حده»، اما انطباق مسائل بسیاری از علوم حتی «امور عامه» با این تعریف از عرض ذاتی خالی از تکلف نبود. که بخش اعظمی از ادبیات منطق، فلسفه، کلام و اصول فقه برای رفع این چالش‌ها تولید شده‌است (ابن سینا، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۹۹؛ حلی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۲-۳۲۱؛ حسن بن زین الدین، ص ۲۴؛ خراسانی، ص ۸؛ خمینی ص ۳۵؛ خویی، محاضرات فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۲۸-۲۶؛ صدر، حلقه اول، ص ۹۹؛ همان، حلقه دوم، ص ۲۲).

چالش‌های الگوی منطقی

منشأ طرح الگوهای رقیب تحلیل‌های موردپژوهانه در باب علوم بود. بررسی رئوس ثمانیه پس از الگوی منطقی رایج‌ترین رهیافت علم‌شناسی مسلمانان بود، اما در مواردی تحلیل حاصل از موردپژوهی با تحلیل رویکرد منطقی منطبق نمی‌شد، این امر در تعیین موضوع یا انطباق مسائل موجود علوم با موضوع پیشنهادی در بسیاری موارد چالش‌آفرین بود، زیرا در هر علم به دنبال موضوع، مبادی و مسائل خاص می‌گشتند که گاه حتی در علوم فلسفی نیز این امر خالی از دشواری نبود. این اختلاف در علمی چون کلام و اصول فقه بیشترین چالش را ایجاد نمود، به گونه‌ای که برخی از متکلمان و اصولیین به تدریج از انطباق اضلاع معرفتی دانش خود با الگوهای یادشده صرف‌نظر کرده و در اینکه ملاک تمایز علوم و عامل وحدت بخش به مسائل یک علم چیست، نظری خلاف نظر اهل منطق ارائه کردند.

اگر عمده مشکل اهل فلسفه، تطبیق برخی مسائل مورد بررسی در علم خود بود، صاحبان علوم و صناعات دیگر مانند متکلمان، فقها، اصولیان و نحویان در به دست‌آوردن موضوع یا موضوع‌های معینی که بتوان عرض ذاتی بودن مسائل آن علم را با آن موضوع نشان داد، با تکلف بسیار مواجه بودند. به گونه‌ای که برخی با عبور از بیان مشهور گفتند «هر علمی باید از اموری لاحق به امور دیگر بحث کند. این امور را مسئله و آن غیر را موضوع می‌خوانند» (حسن بن زین الدین، ص ۲۴). در این تعریف این پرسش پیش می‌آید که ملاک مناسب مسائل با موضوع چیست؟ بر اساس الگوی منطقی محمول مسئله، عارض ذاتی موضوع و تناسب موضوع و مسئله تناسبی ذاتی بود، برخی اصولیین تلاش کردند با حفظ دو رکن موضوع و مسئله و تمایز علوم بر اساس تمایز موضوع، عواملی مانند حیثیت موضوع یا غایت را نیز در ملاک تناسب لحاظ نمایند.

اما آخوند خراسانی انگیزه و غایت تدوین علوم را در ارکان علم وارد نمود و ملاک وحدت مسائل علم را نه بر اساس موضوع که بر اساس غایت دانست (خراسانی، ج ۱، ص ۸، ۲، ۱). امام خمینی نیز در مواجهه با این چالش، این پرسش را مطرح می‌کند که در هر علمی چه خصوصیتی است که عامل ارتباط میان قضایای آن علم است و وجه تناسب و ارتباط میان قضایا چیست؟ ایشان در پاسخ به این پرسش غرض و فایده واحد را وجه ارتباط قضایای علم معرفی می‌کند. ایشان به علوم در مقام تحقق نظر کرده‌اند و شاهد بر این ادعا اینکه به تأمل تاریخی در ظهور و توسعه علوم دعوت نموده‌اند. «همه علوم، چه عقلی و چه غیرعقلی، از نقص به کمال رشد می‌کنند و هر علمی در آغاز امر، جز چند قضیه‌ای که تعداد آنها از انگشتان دست بیشتر نیست، نبوده است» (خمینی، ص ۳۵). ایشان دیدگاه موضوع محور را بدون مبنا می‌دانند (همان، ص ۴۰-۳۹) با این حال منشأ وحدت در علوم را عرضی نمی‌دانند و سنخیت قضایای یک علم با یکدیگر را ذاتی دانسته و ناشی از غایت مشترک آنها می‌دانند (همان، ص ۴۳). البته میان این سخن و صدر بیان ایشان برخلاف نظر برخی پژوهشگران (فرامرزی و قراملکی) ناسازگاری وجود ندارد، زیرا سنخیت محتاج ملاک است و لوازم یک قضیه می‌تواند غرض علم را پوشش داده و به عنوان امری ذاتی ملاک سنخیت میان قضایا باشد.

الگوی علم‌شناسی دوگانه

قول به تفصیل و الگوی دوگانه در آراء آیت‌اله خوبی و علامه طباطبایی تصریح شد و آنان ملاک وحدت علوم اعتباری و علوم حقیقی را مختلف دانستند (همانجا). نظرات علامه طباطبایی در باب عوارض ذاتیه ناظر به رأی ملاصدرا است. ایشان بحث از عرض ذاتی را از اقتضائات علوم برهانی دانسته و آن را بحثی حقیقی می‌داند، نه بحثی اصطلاحی و قراردادی. موضع ایشان در باب الگوی علم‌شناسی آخوند خراسانی، قول به تفصیل است (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۰؛ شیرازی، ج ۱ (تعلیقہ طباطبایی)، ص ۳۰).

از نظر علامه طباطبایی مباحثی چون تمایز علوم به تمایز موضوعات، تساوی عرض ذاتی با موضوع، حقیقت عرض ذاتی، استیفای عرض ذاتی نسبت به جمیع اقسام از اقتضائات برهان است و در علوم حقیقی جاری است؛ زیرا در این علوم می‌توان اقامه برهان کرد و قضیه یقینی تحصیل کرد که محمول ذاتی موضوع باشد. پس به عکس نقیض قضایایی که در آنها محمول ذاتی موضوع نیز یقینی نیست و قیاس‌هایی که در جهت استدلال بر چنین قضایایی به کار می‌روند، در

حقیقت برهان نیستند و کاربرد این گونه قضایا در علوم اعتباری است. ایشان پس از تبیین قضایای اعتباری، همان‌گونه که تحصیل آنها را بر اساس اغراض و احتیاجات انسانی می‌داند، تمایز علوم حاصل از آنها را نیز به اغراض می‌داند (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱).

آراء استاد جوادی در باب عوارض ذاتیه می‌تواند در داوری نسبت به آراء امام خمینی و علامه طباطبایی کمک کند. ایشان متذکر می‌شوند که تمایز حقیقی علوم، فرع بر وجود آنهاست. اگر علم به معنای مجموعه مسائلی که محل بحث است دارای وحدت اعتباری باشد، تنها امتیازی که در این صورت برای علوم می‌توان تصور کرد، امتیازی اعتباری است که متناسب با وحدت و وجود اعتباری آنها است (جوادی آملی، ص ۲۱۴). ایشان وجود حقیقی را تنها برای علوم برهانی قابل اثبات می‌دانند. بدین شکل که سلسله عوارض ذاتی که با برهان برای موضوع خود مبین می‌شود، با یک ربط و ترتیب ضروری تشکیل می‌شوند و یک واحد تشکیکی را در صفحه نفس که جزئی از جهان خارج است تشکیل می‌دهند و این سلسله از موضوعات و محمولات در علوم برهانی برخلاف علوم اعتباری، پیوند ضروری و ثابت دارند (همان، ص ۲۱۷-۲۱۴). با این حال معتقد هستند مجموع مسائل علوم برهانی نیز از نظر فقدان وجود تکوینی همانند علوم اعتباری هستند و وجود حقیقی علم به معنای مجموع مسائل و قضایای پراکنده، هرگز ثابت نخواهد شد (جوادی آملی، ص ۲۱۷). اما در باب نظر حضرت امام خمینی نیز بیان می‌کنند که «اگر قرار است سنخیت بین مسائل و تناسب حقیقی میان آنها را موجب امتیاز علوم بدانیم، چون مسائل متشکل از موضوع و محمول و ربط بین آن دو می‌باشد و ربط وابسته به موضوع و محمول نیز از شؤون موضوع است، بنابراین تمایز را باید به موضوعات مسائل و از آنجا به موضوع علم بازگردانیم و این در صورتی صحیح است که محمولات و موضوعات، همگی از موجودات حقیقی بوده و ربط و پیوند آنها نیز برهانی باشد و اما در صورتی که مسائل به طور کلی یا حداقل محمولات آنها اعتباری باشند یا آنکه بین موضوعات و محمولات، پیوند برهانی وجود نداشته باشد، هرگز جز در ظرف اعتبار میان آنها وحدت و یا سنخیتی تحقق پیدا نمی‌کند، قهراً هدف اعتباری را به همراه داشته و در نتیجه امتیاز اعتباری طلب می‌نماید» (همان، ص ۲۲۲).

تمایز علوم به روش

پیش از بیان نظر مختار و دفاع از آن لازم است به نظری اشاره کنیم که میان معاصران مقبولیتی یافته است ولی دارای لوازم فاسد است. بر اساس این نظر تمایز علوم به روش‌ها و شیوه‌ها است. به

طور مثال در انسان‌شناسی، گاهی از روش تعقلی استفاده می‌کنند و به آن انسان‌شناسی فلسفی می‌گویند، گاه از آیات و روایات استفاده می‌کنند و نام آن را انسان‌شناسی دینی می‌نهند و گاه از راه تجربه و علوم طبیعی و به آن انسان‌شناسی زیستی می‌گویند. بر اساس این ادعا به طور کلی بر اساس روش‌ها، علوم به سه دسته تقسیم می‌شوند: علوم برهانی - فلسفی، علوم تجربی و علوم نقلی. البته در برخی عبارات تصریح می‌شود که این روش‌ها را در مقام داوری مقصود است (سروش، ۱۳۷۰، ص ۸۰ و ۹۳؛ همو، ۱۳۷۶، ص ۱۴۹-۱۴۸؛ ملکیان، ص ۸۵-۸۳).

علت اصلی مقبولیت این نظر ریشه در سنت اندیشه اسلامی و تفکیک میان فقیهان، متکلمان، فیلسوفان و عارفان دارد ولی طرح و تبیین جدید تفکیک علوم به غلبه نگاه تجربه‌گرایانه در قرن بیستم نیز بازمی‌گردد که معرفت معتبر را شناخت تجربی می‌دانست و دانش‌های مدون معتبر منحصر در علوم تجربی دانسته می‌شد. اما در فرهنگ و تمدن اسلامی علوم چون فلسفه، فقه، اخلاق و کلام با وجود رواج علوم تجربی توانستند از اعتبار خویش دفاع نمایند و این امر برای کسانی که سعی کردند با اتکا به مباحث فلسفه علم، تلقی جدیدی از «علم» به ویژه در «علوم انسانی» را گسترش دهند، چالش‌هایی ایجاد نمود، این گروه به جای آنکه همچون مکاتب غربی فلسفه علم «بهره‌مندی از روش تجربی» را ملاک تمیز علم از «شبه علم» به عنوان امری خرافی معرفی کنند، «بهره‌مندی از روش واحد» را عامل «دسته‌بندی و تمایز علوم» معرفی کردند تا «علوم تجربی» را شایسته عنوان علم و دیگر رشته‌های علمی و نظام‌های معرفتی را در حاشیه آن معتبر بنامند^۱ (سروش، ۱۳۷۵). این نظر به این دلیل که در مقابل هجوم مدرنیسم و پوزیتیویسم برای علوم و معارف اسلامی نیز اعتباری قائل شده بود مورد استقبال بسیاری از عالمان اسلامی نیز قرار گرفت، ولی باید توجه داشت که متضمن نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی است (سوزنچی، ۱۳۸۹).

وحدت اعتباری دانش‌ها

در این مقاله از الگوی دوگانه و قول به تفصیل میان علوم برهانی و غیربرهانی دفاع می‌شود، ولی معتقدیم که این الگو به جهت عدم توجه به هویت اجتماعی علوم باید بازسازی شود. توضیح اینکه در این الگو همچنان علم از سنخ ادراک و معرفت است و هویتی ذهنی دارد و تفاوت علوم غیربرهانی در این است که از قضایای اعتباری تشکیل شده‌اند یا آنکه موضوع آنها امری اعتباری است. این در حالی است که همان‌گونه که گفتیم دانش‌های مدون و رشته‌های علمی دارای هویتی اجتماعی نیز هستند. بنابراین باید ابتدا تصویری که از دانش‌های مدون و رشته‌های علمی

داریم را تدقیق نماییم، زیرا هدف ما در این مقاله مانند رویکرد اصولیین رویکردی پسینی است و قصد داریم علوم محقق را بررسی کنیم. برای این کار سه مرحله لازم است: در مرحله نخست با مفروض گرفتن اینکه علمی مانند «هستی‌شناسی» یا «مکانیک سیالات» یا «اقتصاد توسعه» یا «نوروبیولوژی» به عنوان امری واحد، خواه وحدت حقیقی یا اعتباری وجود دارند که موضوع مطالعه مرتبه دوم قرار می‌گیرند؛ در مرحله دوم تکثر دانش‌های مدون مورد توجه قرار می‌گیرد و سر تمایز و تعدد علوم با رویکرد تاریخی و منطقی بررسی می‌شود. رویکرد تجویزی در این مرحله وابسته به پاسخ مرحله اول و تصویر کلی از چیستی علم است. در مرحله سوم، تکثر و اجزای یک دانش مورد توجه قرار می‌گیرد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که چه عاملی به یک رشته علمی هویت می‌بخشد؟ این پرسشی صرفاً توصیفی نیست، چرا که با توجه به تکوین و مقبولیت رشته‌های مختلف و گوناگون، می‌توان این پرسش را به عنوان پرسشی هنجاری نیز مطرح نمود، یعنی چه معیارها و هنجارهایی عامل اعتبار یک رشته و دیسیپلین می‌شود؟ بنابر تصویر ذهنی از علم و به ویژه در الگوی منطقی، هر علم مرزی مجزا از علوم دیگر داشت، اما در تصویر جدید از دانش‌های مدون به سبب «هویت اجتماعی» دانش‌های مدون نه تنها در مقام تحقق که در مقام تعریف و تجویز نیز تمایز دقیق و بالجمله علوم نه ممکن است و نه مطلوب.

با پذیرش اینکه علوم و رشته‌های علمی دارای حیثیتی اجتماعی نیز هستند، این پرسش مطرح می‌شود که این نظر چه لوازمی را در پی خواهد داشت. برای تحلیل این امر نیز از نظریه اعتباریات بهره می‌جوییم. بر اساس تفسیری از نظریه اعتباریات، واقعیت‌های اجتماعی اطراف ما حاصل اعتبارهایی هستند که مورد پذیرش جمعی قرار گرفته و به مثابه یک واقعیت در زندگی ما موجب تأثیرات و تحولات حقیقی می‌شوند. این اعتبارها پیچیده‌ترین نوع اعتبار هستند که حاصل تفکر و پذیرش جمعی هستند (اولیائی، ص ۷۶). بر این اساس امور و واقعیت‌های اجتماعی، جلوه عینی اعتبارات بعد از اجتماع هستند. هویت‌های اعتباری چیزهایی هستند که توسط انسان معتبر اعتبار شده است. این هویت‌ها وجود خارجی مستقل نداشته و البته منفصل از واقعیت خارجی نیز نیستند. بر این اساس در عالم خارج چیزی به عنوان «رشته‌های علمی» وجود خارجی ندارند، وجود خارجی آن‌ها مدارک علمی مانند مقالات، کتاب‌ها، گزارش‌های تحقیق، ذهن دانشمندان، گفتگوهای آنها و مانند آن است، اما هویتی وابسته وجود دارد که انسان برای سامان حیات معرفتی آن را امری واجد ارزش نظری اعتبار کرده است.

نکته قابل توجه در این باب این است که در اعتبارات اجتماعی، فرد در ساخت اصل و نحوه به کارگیری این اعتباریات تابع اجتماع است (همان، ص ۹۷)، یعنی همیشه فعالیت علمی درون یک سنت پژوهشی شکل می‌گیرد در ابتدا فرد باید این واقعیت‌های اجتماعی را به عنوان اموری مستقل از خود بشناسد، البته دانشمندان و پژوهشگران براساس سازوکارهایی که با عنوان فعالیت‌های علمی خوانده می‌شوند، می‌توانند در این سنت علمی که امری اجتماعی است، دخل و تصرفاتی داشته باشند، با این حال بقای تغییرات ایجاد شده که ناشی از اعتبارات جدید است منوط به پذیرش عمومی است. از این نظر است که «جامعه علمی» عامل هویت‌بخش و ملاک تمایز «برنامه‌ها و سنت‌های پژوهشی» می‌شود.

ب. رابطه دانش‌های مدون و معرفت ذهنی

نقش علوم سامان‌دهی «حیات معرفتی» و پاسخ به «پرسش‌های معرفتی» است. در سنت فلسفه و منطق اسلامی به پرسش‌های معرفتی، «مطلب» اطلاق می‌شود، مقصود از «مطلب» یعنی آنچه از شناخت طلب می‌شود و «مطالب» به دو دسته کلی: ۱. اس‌المطالب و ۲. مطالب فرعی تقسیم می‌شوند. مطالب و پرسش‌های اصلی سه مطلب «ما»، «هل» و «لم» است که هر یک شامل دو گونه هستند، یعنی مسائل عمده و اصلی علوم شش گونه هستند. «ما شارحه»، «ما حقیقه»، «هل بسیطه»، «هل مرکبه»، «لم اثباتی» و «لم ثبوتی» و فروع مطالب نیز بسیار است مانند «کم» و «کیف» و «این» و «متی» و «من» و مانند آن که احوال آن را بررسی می‌کنند (حلی، ص ۳۰۹-۳۰۴). در الگوی منطقی یک مسئله در پاسخ به یکی از این شش گونه مطلب آورده می‌شود و علم مجموعه این مسائل است. در این الگو رابطه «علم» و «معرفت» مشخص است، یعنی «معرفت» علمی به احکام و محمولات یک موضوع منوط به داشتن «علم» است که هویتی ذهنی دارد و در علوم برهانی این امر با فرایند تفکر از مبادی تحصیل می‌شود و در علوم اعتباری برای رفع حوایج معانی و همیه مناسب اختیار می‌گردد. اما این الگو از توضیح هویت اجتماعی دانش‌ها ناتوان است. در مقابل الگوی اجتماعی باید بتواند رابطه هویت‌های اجتماعی دانش را با معرفت توضیح دهد. بر اساس تفسیر فوق‌الذکر از نظریه اعتباریات، دانش‌های مدون هویتی اجتماعی هستند که «حیات علمی» را سامان می‌دهند، اما این سامان‌دهی چگونه صورت می‌گیرد؟ اکنون «علوم» بر خلاف تصویر قبلی که متشکل از مسائل است، از «نظریه»ها تشکیل شده‌اند و کارکرد اصلی نظریه ارائه تبیینی واحد از پدیده‌های متکثر است. اما نظریه‌ها و علوم کارکردهای معرفتی دیگری

نیز دارند که بنا بر استقراء و در بیانی کلی می‌توان برای نظریه و پیروی آن دانش مدون این کارکردها را برشمرد: ۱. توصیف؛ ۲. تفسیر؛ ۳. تبیین؛ ۴. پیش‌بینی یا ۵. تجویز (کرمی و عاشوری).

کارکرد اصلی دانش مدون، ایجاد پشتوانه و زمینه‌ای قابل ارزیابی است. با کمک نظریه و دانش‌های مدون شناختی تصویری یا تصدیقی کسب می‌گردد که این شناخت را شناخت علمی می‌گویند و اعتبار آن شناخت وابسته به اعتبار نظریه و روش کسب شناخت از آن نظریه است. شناخت حاصل از «علوم حصولی» که حقیقتاً از متعلق خویش حکایت می‌کنند، معرفتی حقیقی است که در علوم برهانی تحصیل می‌شود ولی بخش اعظمی از معرفت ما به جهان خارج با واسطه معانی وهمیه‌ای تحصیل می‌شود که منشأ آن تعلیم و تعلم هستند. در اینجا «شناخت مفهومی» به عنوان شناختی با واسطه معانی ذهنی معرفی می‌شود. در این شناخت‌ها، ادراک با علم حضوری یا به واسطه برهان تحصیل نشده است، بلکه فرایند تعلیم و تعلم برای فرد معانی ذهنی‌ای را ایجاد می‌کند. مفاد قضایا به صورت «تصور قضیه‌ای» و به عنوان متعلق «تصدیق» و عناصر زبانی به عنوان رابطی بین‌الذهانی برای انتقال معرفت از اذهان به یکدیگر در محیط اجتماعی و به عنوان سامان‌دهنده و شکل‌دهنده ذهن در عالم به صورت جدی نقش‌آفرینی می‌کند. در این شناخت‌ها و ادراکات حکایتگری وجود دارد ولی شناسا نسبت به مطابقت محکی و واقع ادعایی «حکم» ندارد. مسئله این است که آیا می‌توان مطابقت یا عدم مطابقت را احراز نمود یا خیر؟ در علوم و دانش‌های متعارف به صورت ظنی و عقلایی صدق این قضایا را می‌توان ارزیابی نمود. در دانش‌های تجویزی نیز، نظریه پشتوانه تصمیمات می‌تواند باشد تا تصمیمی معقول اتخاذ گردد.

مفاهیم و قضایا به عنوان کالبد دانش مدون و اموری بین‌الذهانی، اموری هستند که شخص به واسطه آنها به بخشی از جهان شناختی مفهومی پیدا می‌کند که بر اساس میزان اعتبار این زمینه‌ها این شناخت می‌تواند ظنی ذهنی یا اطمینانی معقول باشد که احتمال خلاف در آن بسیار اندک و ناچیز است. کارکرد دانش مدون این است که به عنوان ساختاری منسجم از مفاهیم و قضایا «زمینه‌سازی» برای «شناخت مفهومی» است، که علی‌الاصول باید به صورت روشمند تدوین گردد و اعتبار شناخت حاصل از آن قابل ارزیابی باشد. البته این زمینه چون لازم است بین‌الذهانی باشد، ظرف تحقق کالبد آن اغلب زبان است که از طریق معانی تصویری و تصدیقی قابلیت بین‌الذهانی پیدا می‌کند، ولی ظرف تحقق دانش مدون تنها زبان نیست، بلکه از سویی زبان به عنوان هویتی اجتماعی و از سوی دیگر ذهن و اندیشه عالمان و محققان است که بخشی در کالبد مشترک و بین‌الذهانی انباشت

می‌شود و برخی در ذهن محققان و متخصصان باقی می‌ماند که از آن با عنوان دانش ضمنی نیز یاد می‌شود.

با چنین تحلیلی برای دانش‌ها و رشته‌های علمی دو ظرف تحقق و هویت معرفی شده‌است، هویت ذهنی و هویت اجتماعی؛ که اهمیت هویت اجتماعی آن اگر بیشتر از هویت ذهنی آن نباشد، کمتر نیست. اما با پذیرش رئالیسم معرفتی باید برای دانش‌ها ظرف تحقق سوم و هویتی دیگر نیز قائل شد که از آن با عنوان دانش در مقام تعریف یا نفس‌الامر نیز یاد می‌شود. این هویت مستقل از ذهن یا جامعه است و مقامی است که دانش واقع‌نما از آن وضعیت برخوردار است.

ج. ساختار و ارکان دانش‌های مدون

در الگوی منطقی ساختار علم شامل ۱. موضوع؛ ۲. مبادی؛ ۳. مسائل یک علم می‌شود. اما در تصویر سه بُعدی از دانش مدون به سه هویت و ظرف تحقق اشاره شد: ۱. نفس‌الامر؛ ۲. ذهن عالم و ۳. جامعه علمی. بُعد اجتماعی و بین‌الذهانی کالبد دانش است که شامل اموری چون اصطلاحات، گزاره‌ها و ادبیات رایج، ابزارها و ادوات علم‌ورزی، برنامه کلان آموزش و پژوهش، طرح‌های پژوهشی و دوره‌های آموزشی انجام شده و در دست انجام، مکتوبات منقح و غیرمنقح اعم از کتاب‌های کلاسیک، درسنامه‌ها، درس‌گفتارها، مقالات پژوهشی، اطلاعات و مدارک علمی و مانند آن، ارتباطات و هم‌اندیش‌ها، جوامع و سازمان‌های علمی و مانند آن متجلی می‌شود. این امور محصول فعالیت علمی و علم‌ورزی افراد مختلف در سطوح مختلف است که عمدتاً در دو دسته فعالیت‌های پژوهشی و آموزشی طبقه‌بندی می‌شود و می‌توان در جامعه‌شناسی یا مدیریت علم این فعالیت‌ها را نقد و بررسی کرد.

آنچه از دانش‌های مدون و رشته‌های علمی در معرفت‌شناسی مورد توجه می‌باشد «محتوای معرفتی» این دانش‌ها است؛ در هر دو دیدگاه سنتی و جدید قضایا و قوانین کلی مهم هستند ولی برخلاف دیدگاه سنتی محتوای معرفتی محدود به مبادی و مسائل نیست، حتی محدود به نظریه‌ها نیز نیست. در الگوی جدید از تدوین و ساماندهی دانش، نظریه‌ها نقشی محوری دارند، اما این نظریه‌ها برای آنکه بتوانند مأموریت اصلی خویش در پاسخ به نیازهای شناختی پاسخ دهند، گاه برای ساده‌سازی یا امکان تطبیق با پدیده‌ها در قالب مدل‌ها یا صورت‌بندی‌های مختلف ارائه می‌گردند، در بسیاری از رشته‌های علمی جهت کاربردی‌سازی دانش به داده‌ها و شناخت‌های

جزئی یا آماری نیاز است که از نظر الگوی سنتی «لاکاسب و لامکتسب» هستند، اما در تفسیرها یا تصمیم‌گیری‌ها بدان‌ها نیاز است و گاه در رشته‌های علمی این داده‌ها در قالب جداول یا روش‌های دیگر دسته‌بندی و به عنوان اطلاعات و مدارک علمی عرضه می‌گردند.

بخش مهمی از رشته‌های علمی الگوهای روشی است که بر اساس این الگوها، نظریه‌ها تدوین می‌شود یا در تبیین یا تفسیر پدیده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. این الگوها در سطوح مختلفی مانند روش‌های کلان، روش‌های تحقیق، فنون و شگردهای پژوهش دسته‌بندی و در روش‌شناسی اعتبار آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد. این روش‌ها و روش‌شناسی‌ها خود بخشی از محتوای معرفتی دانش‌ها را تشکیل می‌دهند.

برخلاف دیدگاه سنتی که تنها مسائل اصلی را رکن علم معرفی می‌کرد. بیشترین حجم محتوای معرفتی رشته‌های علمی را نه نظریه‌ها که پدیدارهای تبیین‌شده توسط نظریه‌ها و مسائل حل شده شامل می‌شود. به طور مثال بیشترین حجم جامعه‌شناسی را نظریه‌های اصلی جامعه‌شناسی تشکیل نمی‌دهد. اصل ادعا و دلایل مؤید بر نظریه کنش متقابل حجم اندکی دارد ولی بدنه اصلی جامعه‌شناسی را تطبیق این نظریه در حوزه‌های مختلف مانند جرم و جنایت، صنعت، سازمان‌ها و رفتار سازمانی، فرهنگ عامه، مدیریت شهری، روابط خانوادگی، نیروهای مؤثر سیاسی و مانند آن شکل داده‌است. مثال دیگر مکانیک نیوتونی یا مکانیک کوانتومی است. نظریه اصلی در قابل یک معادله دیفرانسیل صورت‌بندی شده‌است که در مکانیک نیوتونی رابطه نیرو، جرم و مشتق دوم متغیر مکان و در مکانیک کوانتومی در قالب معادله شرودینگر یا دیراک صورت‌بندی می‌شود، اما در مسائل مختلف مانند حرکت سیارات، پرتابه‌ها، سیالات، اتم‌ها، مولکول‌ها و مانند آن بر اساس نیروها یا میدان‌های مختلف حل می‌شود و وظیفه اصلی فیزیکدان استفاده از این معادله در مصادیق مختلف است.

البته در علوم مانند علوم زیستی، بیش از نظریه، سیل اطلاعات مختلف است که با پیشرفت ابزارهای تحقیق کسب می‌شود و برخلاف علوم فیزیکی که با حجم گسترده از اطلاعات تفسیر نشده مواجه نیست، علوم زیستی شاهد گسترش مجموعه عظیم مجموعه اطلاعات است که دانشمندان علوم زیستی را نیازمند نظام طبقه‌بندی می‌کند. همین امر تاحدودی در علوم رفتاری-اجتماعی نیز وجود دارد. از این نظر مفاهیم، نگرش‌ها و نظام‌های طبقه‌بندی نیز بخشی از بعد معرفتی دانش‌ها را تشکیل می‌دهد.

آنچه بخش اصلی یک رشته علمی را تشکیل می‌دهد دعاوی و گزاره‌های معرفتی است که هسته اصلی و محوری آن را تشکیل می‌دهند. این نوع دعاوی معمولاً به همراه توضیحات الحاقی برای فهم، مثال‌ها و مصادیقی برای فهم بهتر هستند. همچنین ممکن است پیوست آن‌ها توضیحاتی تاریخی نیز باشد. اما اصلی‌ترین جزء همراه آن‌ها ادله‌ای است که در تأیید یا اثبات آن‌ها ارائه می‌شود. ادله‌های متناسب با روش تحقیق و ارزیابی پذیرفته‌شده در آن مکتب.

هرچند نسبت مبانی و نظریه ربطی نفس‌الامری است، اما نظریه در یک محیط فرهنگی، تاریخی شکل می‌گیرد که ریشه در پذیرش مجموع‌های از مبادی معرفتی و اصول دارد که وقتی در جامع‌های علمی ارائه می‌شود اگر بخواهد دوام بیاورد و مورد قبول واقع شود، یا باید عقبه و مبانی آن از پیش پذیرفته شده باشد، یا با زمینه‌سازی برای آنها مقبولیت و پذیرش ایجاد نماید یا آنکه بر اساس مبانی مقبول در آن جامعه تحول یافته و بازسازی شود. برای شناخت مبادی معرفتی یک نظریه، شناخت معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی آن حداقل کار است.

یکی از اهداف تدوین دانش‌های مدون به عنوان پشتوانه معرفت علمی، پذیرش بین‌الذهانی باورها، اندیشه‌ها و گزاره‌ها است که از این با عنوان عینیت در علم یاد می‌شود و رکن این عینیت چنانچه گذشت، روشمندی کسب معرفت علمی از دانش مدون است. منظور از روش کاربست شگردها و ابزارهای تحصیل معرفت و تدوین دانش است و سطوح مختلف دارد از روش‌های نظریه‌پردازی تا تکنیک‌ها و شگردهای گردآوری داده یا فرآوری اطلاعات. البته می‌توان در این روش‌ها الگوهایی را شناسایی نمود که معیارمند و بر اساس ضوابطی یکسان و در موقعیت‌های مشابه در تحصیل معرفت یا تدوین دانش استفاده می‌شوند. در هر رشته علمی و مکتبی بر اساس ضوابط معرفت‌شناختی و در روش‌شناسی اعتبار این الگوها و روش‌ها بررسی می‌شوند و به عنوان جزئی از آن رشته مقبول و مورد استفاده پژوهشگران آن برنامه قرار می‌گیرد.

جمع‌بندی

همان‌گونه که ذکر شد علوم و دانش‌های مدون به عنوان اموری شناختی در شناخت جهان توسط انسان‌ها نقش به‌سزایی دارد. هرچند برای مطالعه مرتبه دانش‌ها و علوم می‌توان به درازای تاریخ اندیشه و فلسفه پیشینه‌ای شناسایی نمود. در قرن اخیر این مطالعه مرتبه دوم از سوی فیلسوفان علم مورد توجه جدی قرار گرفت، اما معرفت‌شناسان نیز بدان علاقه نشان داده‌اند. معرفت‌شناسان نوصدرایی طی دهه اخیر و با توجه به مسائلی چون «علم و دین» و «علم دینی» پرسش از «چیستی

«علم» برایشان اهمیت یافته‌است؛ اما مانند دیگر مباحث و مسائل معرفت‌شناختی، اندیشمندان مسلمان نیز در باب چیستی علم نظر داشته و رهیافت‌های مختلفی در باب «الگوهای علم‌شناسی» شکل گرفته‌است. در ابتدای این مقاله چهار رهیافت کلی در علم‌شناسی مسلمانان طرح و چالش‌های الگوی علم‌شناسی منطقی با تفصیل بیشتر بررسی شد.

تصویری که در سنت تفکر اسلامی از علم وجود داشت، اولاً علوم و صنایع را از همان سنخ «علم» به عنوان امری ذهنی که حاکی از خارج است می‌دانست؛ ثانیاً علوم برهانی را حقیقتاً علم می‌دانست و علوم غیربرهانی شبه علم دانسته می‌شد و ثالثاً با تصویری که از موضوع و عوارض ذاتیه تصویر می‌کند در تلاش بود تمایز علوم را به عنوان اموری حقیقی که وحدت نوعیه دارند تبیین و اثبات نماید؛ رابعاً هرچند تجویزی است و ظرف نفس الامر را برای علوم قائل است، اما ظرف تحقق علوم را ذهن می‌داند.

این الگو با وجود ژرف‌کاوی‌ها و دقت‌های فلسفی بسیار، تصویری جامع از هویت و احکام علوم و رشته‌های علمی نیست و تنها گوشه‌ای از چیستی علم را باز می‌نمایاند. مطالعه مرتبه دوم از دانش‌های مدون و در چارچوب اندیشه و معرفت‌شناسی نوصدرایی مستلزم توجه به تصویر جدید از علوم و رشته‌های علمی و توصیف آنها از یک سو و مطالعه هنجاری و ارائه معیارها و تجویزهایی برای تحصیل دانش معتبر است که منجر به تحول در علوم است. در این مقاله نشان دادیم که هرچند الگوی دوگانه در تمایز علوم برهانی از علوم اعتباری فاقد چالش‌هایی است که الگوی منطقی داشت، با این حال ناتوان از تحلیل هویت اجتماعی علوم است. اما با تفسیری از نظریه اعتباریات و تصویری سه‌گانه از هویت «دانش‌های مدون» رابطه این دانش‌ها را با «معرفت» و «جامعه علمی» توضیح داد. در این تصویر دانش‌های مدون و رشته‌های علمی هویتی سه‌گانه دارند، یعنی علاوه بر هویت ذهنی مورد تصریح در الگوی سنتی و هویت نفس‌الامری که الگوی سنتی به صورت ضمنی آن را پذیرفته‌است، در الگوی جدید هویت بین‌الذهانی و اجتماعی این علوم را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. این هویت بر اساس نظریه اعتباریات به صورتی رئالیستی قابل تشریح و تبیین است، هرچند برخی رهیافت‌های پست‌مدرن در فلسفه علم با انکار هویت نفس‌الامری مستلزم نسبی‌گرایی هستند، اما تحلیل نوصدرایی از چیستی علم رویکردی واقع‌نما دارد. بر اساس نظریه اعتباریات معیار «کارآمدی» در پاسخ به پرسش‌های معرفتی نیز در کنار «واقع‌نمایی» برای ارزیابی نظریه‌ها و دانش‌های مدون قابل طرح است، بدون آنکه مستلزم لوازم فاسد عمل‌گرایی باشد. براساس دعاوی این تحقیق تصویری جزئی‌تر از رابطه «جوامع علمی» و

«سنت‌ها و برنامه‌های پژوهشی» و «اضلاع معرفتی دانش‌های مدون» نیز می‌توان پیشنهاد کرد که در پاسخ به مسائلی مانند «کیفیت واقع‌نمایی» و «نحوه تحصیل» استفاده شود.

یادداشت

۱. البته در اینجا میان مسئله ملاک تمییز علم از شبه علم با مسئله ملاک وحدت و تعدد علوم خلط شده است.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الأشارات والتنبیهاات*، تحقیق کریم فیضی، مؤسسه مطبوعات دینی، ۱۳۸۴.
- _____، *منطق النجاة*، ویرایش محمدتقی دانش پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
- اولیائی، منصوره، *اعتباریات اجتماعی از دیدگاه علامه طباطبایی*، علامه طباطبایی فیلسوف علوم انسانی - اسلامی، ج ۲، به کوشش عبدالحسین خسروپناه، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
- جوادی آملی، عبدالله، *رحیق مختم*، بخش ۱ از جلد ۱، قم، اسراء، ۱۳۷۵.
- حسن بن زین الدین، *معالم الدین و ملاذالمجتهدین (معالم الصول)*، قم، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۷۸ق.
- حلی، جمال الدین حسن، *الجواهر النضید*، تحقیق محسن بیدارفر، قم، بیدار، ۱۳۸۸.
- خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ق.
- خمینی (امام)، *سید روح‌الله، مناہج الوصول الی علم الاصول*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
- سروش، عبدالکریم، *تفرج صنع*، تهران، سروش، ۱۳۷۰.
- _____، *درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.
- _____، *علم چیست؟ فلسفه چیست؟*، تهران، صراط، ۱۳۷۵.
- سوزنچی، حسین، «امکان علم دینی؛ بحثی در چالش‌های فلسفی اسلامی سازی علوم انسانی»، *معرفت فرهنگی و اجتماعی (۴)*، پاییز ۱۳۸۹.
- شیرازی، صدرالدین محمد، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، مکتبه المصطفوی، ۱۳۸۷ق.

صدر، سید محمدباقر، *دروس فی علم الاصول (حلقات)*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۰ق.

طباطبایی، سید محمدحسین، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۶، چ ۷، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، قم، صدرا، ۱۳۷۹.

_____، *حاشیه بر کفایه*، بی‌جا، بی‌تا.

طوسی، محمد، *اساس الاقتباس*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.

فارابی، محمد، *المنطقیات*، تصحیح و مقدمه دانش‌پژوه، مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی، ۱۳۶۶ (۱۴۰۸ ه.ق).

فرامرز قراملکی، احد؛ *مظهر قراملکی*، علی، «الگوی علم‌شناسی اصولیان»، مقالات و بررسی‌ها (۷۵)، دانشگاه تهران، بهار و تابستان ۱۳۸۳.

کریمی، رضاعلی و مهدی عاشوری، *اصول آموزش علوم اسلامی به مخاطب عمومی*، دانشگاه اسلامی (۳۴)، تابستان ۱۳۸۶.

مطهری، مرتضی، *پاورقی‌های اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۶، چ ۷، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، قم، صدرا، ۱۳۷۹.

_____، *یادداشت‌ها*، ج ۱، قم، صدرا، ۱۳۷۸.

مفتونی، نادیا؛ فرامرز قراملکی، احد، *رهیافت‌های دانشمندان مسلمان در علم‌شناسی*، دانشگاه تهران، مقالات و بررسی‌ها (۷۵)، بهار و تابستان ۱۳۸۳.

ملکیان، مصطفی، *راهی به رهایی*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۱.

